

این مالیات‌ها مردم را روان پریش می‌کند

مراجعان به مطب عموماً عمده مسائل خود را با پزشکان به عنوان مشاور امین یا دستکم سنگ صبور در میان می‌گذارند و این روزها فراوان هستند افراد مضطرب، افسرده یا خشمگینی که مالیات‌های سنگین (علاوه بر مشکلات دیگر) عامل ناخشنودی آنان است.

به گزارش سایت خبری پرسون، فرید فدایی در یادداشتی نوشت: بی‌تردید نخستین پرسشی که برای شما خواننده محترم پدید می‌آید این است که چه رابطه‌ای بین مالیات و روانپزشکی می‌تواند وجود داشته باشد؟ با دنبال کردن مطلب، این رابطه نزدیک و دوجانبه آشکار خواهد شد.

می‌توان گفت همهٔ امور وجود داشته با یکدیگر روابط دوجانبه و چندجانبه دارند. آگاهی از این موضوع مستلزم داشتن دیدگاه سامانه‌ای (سیستماتیک) است. افراد، سازمانها و کشورهایی که این دید سامانه‌ای را می‌شناسند و به کار می‌برند، در نهایت موفق هستند.

آنان که فقط یک رابطهٔ علت و معلولی خطی را می‌شناسند و گاه حتی از رابطهٔ علت و معلولی بی‌خبرند، با ناکامی و شکست مواجه می‌شوند. برای ورود به موضوع مقدمه‌ای به شرح زیر کمک می‌کند:

پزشک برای تشخیص بیماری علاوه بر مصاحبه با بیمار او را معاینه می‌کند و از جمله علائم حیاتی او مانند فشار خون، بررسی می‌شود. فشارخون بالا یا پایین اطلاعات زیادی را در مورد وضع بیمار به دست می‌دهد. فشارخون بالا ممکن است تا مدتها نشانه‌ای نداشته باشد، اما در پنهان به اعضای حیاتی بدن آسیب می‌زند و فرد زمانی متوجه بالا بودن فشارخون می‌شود که عوارض قلبی - عروقی، کلیوی، بینایی، و... قابل چشم‌پوشی نیست و به وضعیت جبران‌ناپذیری رسیده است.

به همین دلیل پزشک فشارخون بیمار را به طور منظم بررسی می‌کند، توصیه‌هایی برای پیشگیری از افزایش فشارخون به عمل می‌آورد و در صورت بالا بودن آن، به سرعت درمان را شروع می‌کند. حدود ۱۰ درصد موارد، پرفشاری خون علل مشخصی دارد (برای نمونه بیماری قلبی، کلیوی...) اما ۹۰ درصد موارد با فشار خون اصلی (بنیادی) روبرو هستیم که علت آن را به دقت نمی‌توان معلوم کرد، اما فشار روانی یا استرس در ایجاد آن نقش عمده دارد.

اما رابطهٔ فشار روانی با فشار خون بالا چیست؟ بدن انسان به صورتی آفریده شده است که در برابر مخاطرات قادر به دفاع و حفظ خود باشد، از جمله واکنش‌های جنگ یا گریز در انسان وجود دارد. یکی از نیاکان غارنشین خود را در نظر بگیریم که صبح در طلب روزی از غار بیرون می‌آید و ناگهان با جانور درنده‌ای روبرو می‌شود. احساس ترس وجود او را فرا می‌گیرد.

همراه با این احساس ذهنی، ضربان قلب و فشار خون او بالا می‌رود که در صورت جنگ یا گریز، خون به ماهیچه‌ها و اعضای حیاتی برسد. رگ‌های سطحی منقبض می‌شود که به صورت رنگ‌پریدگی پوست خود را نشان می‌دهد تا اگر درگیری بدنی پیش آمد و مجروح شد، خون کمتری از دست بدهد. قند خون بالا می‌رود تا ذخیره انرژی برای مقابله داشته باشد، چربی‌های خون بالا می‌رود تا اگر جنگ و گریز به طول انجامد، توان داشته باشد و خیلی دگرگونی‌های سازگانه دیگر نیز روی می‌دهد.

در مورد دنیای غارنشین‌ها، او یا می‌جنگد یا می‌گریخت که در هر دو حال دگرگونی‌های مقابله‌ای سازنده به مصرف می‌رسید و وضعیت فرد به حال اول باز می‌گشت. یعنی ضربان نبض و فشار خون عادی می‌شد، قند و چربی‌های خون به وضعیت عادی باز می‌گشت.

اما در جهان متمدن امروز، یک انسان را در نظر بگیرید که با بدرفتاری کارفرما روبرو می‌شود که او را تهدید به اخراج می‌کند. ترس و خشم بر وجود او مستولی می‌شود، همان واکنش‌ها در او پدید می‌آید که در دنیای غارنشین دیده می‌شود، اما وی نه امکان جنگیدن با کارفرما را دارد و نه می‌تواند پا به گریز بگذارد، زیرا به آن شغل احتیاج دارد؛ بنابراین دگرگونی‌های فیزیولوژیک که به مصرف نمی‌رسد و باقی می‌ماند: قندخون در سطح بالا باقی می‌ماند، چربی‌های خون پایین نمی‌رود، فشار خون و ضربان نبض بالا می‌ماند و در نتیجه این فرد متمدن تحت فشار روانی مداوم مبتلا به دیابت، افزایش چربی‌های خون و پرفشاری خون می‌شود. خشم فرو خورده مزمن سرانجام به پرفشاری خون منجر می‌شود.

تاکنون صحبت از ما پزشکان بود که باید مراقب فشار خون بیمار باشیم و توصیه‌هایی برای پیشگیری از آن و کاهش عوامل خطر از جمله استرس به عمل آوریم، یا در صورت ابتلا، به سرعت به فکر درمان آن باشیم؛ اما اکنون می‌خواهم راجع به فشارهای اجتماعی صحبت کنم که آن نیز در ابتداء نشانهٔ چشمگیر ندارد، اما اگر ادامه یابد عوارض جبران ناپذیر پدید می‌آورد.

فردی که با نگرانی دائم در مورد گرانی، از دست دادن کار، نبودن داروی ضروری، خطر جنگ، خشکسالی، تخریب محیط زیست، خطر اعتیاد برای فرزندانش، مبهم بودن آینده و نبود امنیت شغلی برای فرزند، آلودگی هوا، قطع برق و... روبرو است، دچار همان حالات ترس و خشم می‌شود که انسان غارنشین در رویارویی با جانور درنده دچار می‌شد، اما در اینجا کارگزاران کلان باید متوجه این فشارها و تنش‌های اجتماعی باشند و راهی برای کاهش آن بیابند و اگر قرار باشد با ساز و کار دفاعی «انکار» آن را نادیده بگیرند، با بی‌ثباتی اجتماعی کنترل ناپذیر روبرو خواهند شد.

اکنون یکی از مصادیق موضوع فوق را با یکدیگر بررسی کنیم و آن موضوع مالیات‌هایی است که عنوان و میزان آن موجب ناراحتی مردم شده است.

مراجعان به مطب عموماً عمده مسائل خود را با پزشکان به عنوان مشاور امین یا دستکم سنگ صبور در میان می‌گذارند و این روزها فراوان هستند افراد مضطرب، افسرده یا خشمگینی که مالیات‌های سنگین(علاوه بر مشکلات دیگر) عامل ناخشنودی آنان است.

بسیاری از صاحبان کارگاه‌ها، مغازه‌داران، پیشه‌وران و اصناف گوناگون و حتی کارخانه‌داران از افزایش ناگهانی مالیات آن هم زمانی که درآمدشان تقلیل یافته است شکایت دارند و آن را عادلانه نمی‌دانند. این احساس که پولی به قهر از آنان گرفته می‌شود و در مقابل خدمات متناسبی دریافت نمی‌کنند، سبب ناخرسندی آنان می‌شود. کم نیستند کسانی که به علت مالیات زیاد که قادر به پرداخت آن نبوده‌اند، کار خود را رها کرده و به خیل بیکاران پیوسته‌اند.

در آنان هم که کار را ادامه می‌دهند، انگیزه کار بیشتر از بین می‌رود، زیرا احساس می‌کنند حاصل کارشان به خود آنان باز نمی‌گردد؛ اما به جز مالیات بر کار و پیشه، مالیات‌های خلق الساعه دیگری هم بر گروه شهروندان فشار می‌آورد؛ از جمله «مالیات بر خودرو لوکس».

در واقع به علت تورمی که دولت قادر به مهار آن نبوده، قیمت همه کالاها بالا رفته است، برای نمونه اتومبیلی که هفت سال پیش به ۴۰ میلیون تومان خریداری شده است اکنون بیش از یک میلیارد تومان قیمت دارد. مساله نادیده مانده از نظر «اقتصاددانان مالیات بند» این است که در این مدت قیمت کالاهای دیگر نیز بالا رفته است و موضوع فقط منحصر به اتومبیل یا خانه نیست.

اگر شخصی که هفت سال قبل اتومبیل ۴۰ میلیون تومانی خریده است بخواهد خودرو کهنه خود را نو کند، به او با ۴۰ میلیون تومان خودرو نو نمی‌دهند، بلکه باید دو میلیارد تومان بپردازد.

خدا را شکر که اقتصاددانان عزیز به فکر مالیات گرفتن از لوازم خانه لوکس، یا فرش لوکس یا کفش لوکس یا دیگ و قابلمه لوکس نیفتاده‌اند! خدا را شکر که این عزیزان تاریخ نخوانده‌اند و گرنه در می‌یافتند که در زمان پتر (به اصطلاح کبیر)، در روسیه مالیات برریش و در انگلستان قرن هجدهم مالیات بر کلاه وضع کرده بودند و بسی مالیات‌های دیگر. خدا را شکر که تاریخ نخوانده‌اند!